



این شماره: مرجان طاهری و سحر جابری

## دو نفر و نصفی می خواهید کودکیار شوید؟

توی دنیا انواع و اقسام شغل‌ها وجود دارد. شغل‌های دهان پرکنی که همه ما جذب آنها می‌شویم و گاهی بدون هیچ‌گونه علاقه‌ای می‌رویم سر وقت آنها. توی دنیا انواع و اقسام شغل‌ها وجود دارد. شغل‌هایی که هیچ کدامان نمی‌شناسیمشان و حاضر نیستیم برویم سر وقتشان. اما آدم‌هایی هستند که بسیار شجاعند. آنها ریسک می‌کنند و جالب اینکه هیچ وقت هم پشیمان نمی‌شوند. آنها دو سال، فقط دو سال درس می‌خوانند و خیلی زود وارد بازار کار می‌شوند.

کرده‌اند زمانی خودشان به مهد کودک رفته‌اند و عاشق مربی‌هایشان بوده‌اند. فراموش کرده‌اند که: ای بابا! کسانی که کودکیاری می‌خوانند، می‌شوند همان مربی‌های مهد کودک.

ویژگی مشترک سحر و مرجان این بوده است که بچه‌ها را دوست داشته‌اند. سحر بچه‌های شیطان را دوست دارد، مرجان بچه‌های آرام را! سحر می‌خواهد مدیر یک مهد کودک باشد. مرجان می‌خواهد روان‌شناس کودک شود. چون توی هنرستان درس‌هایی را با این موضوع خوانده است.

● **نظر تون دربارهٔ بچه‌ها چیه؟**  
سحر: دوست‌داشتنی هستن.  
● **همشون؟**  
سحر: آره، اصلاً هم قیافشون برام مهم نیست.

مرجان: اما به نظر من تربیت و ادب بچه خیلی مهم‌تر از دوست‌داشتنی بودنشه.

سحر: آره، اما من بچه‌ای رو ترجیح می‌دم که بتونم روش تأثیر بذارم و طرز فکرش رو عوض کنم.

● **مگه از این کارا هم**

● **اگر مرجان و سحر بودید...**

اگر مثل سحر و مرجان باشید، دلتان را به دریا می‌زیند و می‌روید سراغ عشقتان! بعد هر کسی هم هر چه می‌گفت برایتان مهم نبود، چون شما راهتان را با جان و دل انتخاب کرده‌اید.

سحر می‌گوید: «می‌دانید، چوری با آنها برخورد می‌کنم که انگار اطلاعات محدودی دارند، پس دست خودشان نیست. در ضمن می‌دانم که توی ایران خیلی چیزها جانیتاده‌اند. در هر حال من راهم را انتخاب کرده‌ام.»

مرجان می‌گوید: «اصلاً می‌دانید ما چه درس‌های سختی خوانده‌ایم؟ همهٔ این درس‌ها تخصصی‌اند.»

بعد کتاب‌ها را می‌گذارد جلوی من تا آنها را ورق بزنم.

● **یک بچهٔ شیطان، یک بچهٔ آرام**

سحر و مرجان رشتهٔ «کودکیاری» خوانده‌اند و خیلی‌ها رسماً گفته‌اند: «یعنی چه؟ هاهاها!» آخی، پوشک بچه عوض می‌کنید؟! همهٔ آنها فراموش



● **بلدین؟**

سحر: معلومه! ما هر چهارشنبه می‌رویم مهد کودک و با بچه‌ها کار می‌کنیم. رفتارهاشون رو ثبت می‌کنیم و به عنوان کمک مربی اون‌جا حضور داریم. توی این مدت خیلی چیزها یاد گرفتیم.

● **یعنی این قدر یاد گرفتین که بفهمین یه بچه در ساعت چهار بعدازظهر به چه دلایلی پرخاش می‌کند؟**

سحر: آره، البته دربارهٔ بچه‌های دور و برمون.

مرجان: باید بچه رو بشناسی تا بدونی دلیل رفتارهاش چیه. مثلاً توی خیابون که نمی‌فهمیم!

● **گفتی خیابون. توی خیابون خیلی**

● **محو بچه‌ها می‌شین؟**

هر دو: گاهی.

● **راستی پسرها رو بیشتر دوست**

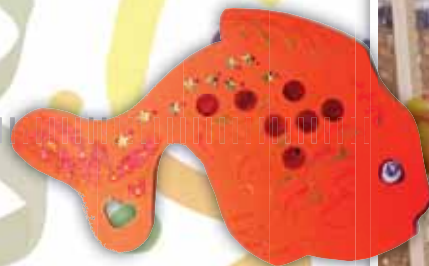
دارین یا دخترها رو؟

سحر: پسرها.

مرجان: دخترها.

تیممه حدادی/عکس: هما میرزائی  
و اعظم لاریجانی  
توی فیلمی است با بازی علیرضا خمسه و فرهادی و زینب که سال ۷۰ ساخته شد. در این فیلم نژادی وارد خانهٔ این دو نفر می‌شود و آنها تا پایان فیلم مجبورند با او سروکار بزنند تا بفهمند کی کرسند است کی عجبک است و...  
۳۰۰ با سحر و مرجان: همسایگان شیطان، جمالی، منطقه ۱





● به فامیل‌هایتان هم مشاوره می‌دین؟

مرجان: اگر خیلی نزدیک باشن.

● حالا راستش رو بگین، از اینکه آمده‌اید توی این رشته تحصیل می‌کنین، اون هم با این همه مشکلات، پشیمون نیستین؟

سحر: معلومه که نه. شاید عده‌ای فکر کنن حتماً باید دکتر و مهندس شد، یا شاید عده‌ای فکر کنن این رشته برای بچه‌هایی مناسبه که اهل درس نیستن. هیچ‌کدوم اینها مهم نیست، هیچ‌کدوم

زا بگیرن، خیلی دردناکه. یاد گرفتن همه غذاها همراه با ویتامین‌هایشان هم سخته. در رشته ما همه چیز وجود دارد. درس‌هایی درباره تفریحات بچه‌ها، روان‌شناسی آن‌ها، آموزش آداب معاشرت به آن‌ها و...

### از لپه و لوبیا یا گفتار و شنیدار

می‌پرسم: شیرین‌ترین چیزی که یاد گرفتین؟

سحر: کاردستی!

مرجان: مبحث بغل کردن بچه و معنا و تأثیر انواع اون!

می‌گوییم: کاردستی؟

می‌روند و کلی کاردستی می‌آورند.

می‌گویند: باید روی مهارت گفتار و شنیدار بچه‌ها کار کرد. قدرت تخلیصون رو بالا برد. حس‌ها رو به اون‌ها آموخت.

ما حتی انواع و اقسام نقاشی‌ها و کاردستی‌ها رو هم یاد می‌گیریم؛

نقاشی با مسواک؛ نقاشی با

انگشت؛ کاردستی با لپه و

لوبیا؛ حتی ساختن جغجغه.

● وای! سروکله زدن با

بچه‌ها سخته!

مرجان: نه اگر عاشق

اون‌ها باشی!

● حالا راستی راستی

توی این مدت رفتارها تون

با بچه‌ها تغییر کرده؟

سحر: بله. من یه خواهرزاده و

یه برادرزاده دارم که هم‌سن هم

هستند. قبلاً متوجه حسادت‌های اون‌ها

به هم نمی‌شدم اما حالا با چیزهایی که

یاد گرفتم، می‌دونم هر رفتارشون چه

معنایی داره.

● توی مهدکودک بچه‌ها با شما

ارتباط می‌گیرن؟

مرجان: بله، خیلی. می‌دونین توی

مهدکودک‌ها متأسفانه کسانی

هستن که در این رشته درس

نخوندن. حتی گاهی ما متوجه

اشتباهاتشون می‌شیم، ولی

نمی‌تونیم کاری کنیم.



### بازی - شادی - بیماری!

سحر و مرجان چیزهای جالبی یاد گرفته‌اند. در دوره‌های مشاوره قبل از

ازدواج، مشاوره زنان باردار و کمک‌های اولیه شرکت کرده‌اند. حتی امتحان

کمک‌های اولیه را در یک درمانگاه داده‌اند. یکی از برنامه‌های درسی‌شان

هم دیدن فیلم‌های علمی در مدرسه بوده است. «ما فیلم‌های زیادی درباره

بیماری‌های بچه‌ها دیده‌ایم.»

تا دلتان بخواهد کارهای سرگرم‌کننده هم یاد گرفته‌اند؛ انواع بازی‌ها و تأثیر

آنها. بازی با رنگ‌ها و حتی چیزهایی درباره آموزش به کودکان برای ورود به

اجتماع.

### چه قدر سخت!

مرجان: سخت‌تر از اینها کنار آمدن با بیماری‌هاست. حالا ما تمام بیماری‌های

کودکان را می‌شناسیم. اینکه ببینی ممکن است بچه‌ها ممکنه این بیماری‌ها

